

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National Characters

شخصیت های ملی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

نقش سیاسی- نظامی وزیر اکبرخان در قیام کابل

(۲)

کارنامه های نخستین سالهای وزیر اکبرخان:

شاه شجاع در سال ۱۸۳۲ با زعیم پنجاب رنجیت سنگ معاهده دوجانبه ای به امضاء رساند و در آن تعهد سپرد که در عوض کمک نظامی سیکها، از پشاور و دیره جات میگذرد و سیکها نیز با موافقت انگلیسها شاه شجاع را کمک کردند و او خود را برای حمله به قندهار آماده ساخت. وقتی خبر آمد آمد شاه شجاع به قندهار رسید (۱۸۳۴ م / ۱۲۵۰ قمری) سردار کهندلخان برادر خود سردار مهر دلخان را برای درخواست کمک به کابل فرستاد. سردار دوست محمدخان که خطر شاه شجاع را بعد از قندهار متوجه خود می دید، بدون خواهش کهندلخان آماده دفع خطر بود، معهدا برای اطمینان خاطر از حرکات برادران و برادرزادگان، جرگه ای در کابل تشکیل داد و سردار سلطان محمد، حکمران پشاور و نواب محمدزمان خان پسر نواب اسد خان حکمران جلال آباد را به کابل دعوت کرد. سلطان محمدخان پسرش نور محمدخان را به کابل فرستاد، و نواب محمدزمان خان هم پسر خود شجاع الدوله را به کابل فرستاد. در نتیجه دوست محمدخان، پیش از اینکه به طرف قندهار حرکت کند، به سوی جلال آباد کشید. قشون دوست محمدخان به جلال آباد رسید، ولی نواب محمد زمان خان به مقاومت پرداخت و در شهر متحصن شد و جنگ را از داخل دیوارهای شهر ادامه داد، مگر در اثر شجاعت و هوشیاری سردار اکبرخان یکی از دروازه های شهر منفجر ساخته شد و قشون سردار اکبرخان به شهر نفوذ کرد. دیری نگذشت که نواب محمدزمانخان به دست اکبرخان اسیر شد. دوست محمدخان جلال آباد را به کابل ملحق ساخت و برادر خود سردار امیر محمدخان را حاکم جلال آباد مقرر کرد و نواب محمدزمان خان را به کابل آورد و برای او معاشی مستمری سالانه یکصد و پنجاه هزار روپیه تعیین کرد. اما این پیروزی دوست محمدخان بر جلال آباد نتیجه بسیار بدی در آن سوی دره خیبر به بار آورد. بدین معنی که برادران پشاور و در رأس آنان سردار سلطان محمدخان از حمله امیر بر جلال آباد ترسید و خود را مورد تهدید دوست محمدخان تصور کردند و از رنجیت سنگ کمک خواستند. در نتیجه هری سنگ سر لشکر قوای رنجیت سنگ پشاور را اشغال کرد (۱۸۳۴ = ۱۲۵۰ ق). قوای دوست محمدخان که در مورد پشاور چنین تصمیمی نداشت، به کابل بازگشت و برای دفع خطر حمله شاه شجاع عازم قندهار گردید. (۹)

۲- شاه شجاع با قشون بزرگی که از طرف افسران انگلیسی اداره می شد، در سال ۱۸۳۴ خود را به قندهار رسانید و در شهر کهنه مرکز گرفت. سردار کهندلخان و سردار مهر دلخان قریب دوماه در شهر جدید در محاصره بودند، تا آنکه سرانجام امیر دوست محمدخان به همراهی سردار اکبرخان و سردار افضل خان، و قوای معیتی شان وارد قندهار شدند. شاه شجاع که ضرب شصت سردار دوست محمدخان را بارها دیده بود از بیم آنکه مبادا آب را بر او و عساکرش قطع کنند، موقعیت خود را تغییر داد و از شهر کهنه به باغ های نزدیک شهر انتقال داد. سردار دوست محمدخان از جانب غرب شهر، برادران خود را از محاصره نجات داد و جنگ میدان را شروع نمود.

باری سردار دوست محمدخان، براسپ خود سوار شده مهمیز کرد و پس از طی فاصله ای متوقف شد و به عقب نگاه کرد. هدف او از این مانور جنگی مشاهده روحیه عساکرش بود. چون سردار اکبرخان و سردار افضل خان پسران امیر، هر کدام با قوای خود از پدر پیروی کردند و بلا درنگ بر سر قوای شاه شجاع که در باغ کهندلخان سنگر گرفته بودند، یورش بردند و جنگ خونینی در گرفت. سردار افضل خان بر شاه شجاع حمله برد و در حالی که نیروهای شاه شجاع به سختی مقاومت میکردند، سردار اکبرخان جنرال کمپبل انگلیسی را با ضرب شمشیر زخمی ساخت و اسیرش گرفت.

جنرال مذکور از ترس جان کلمه خواند و مسلمان شد و امیر دوست محمدخان او را "شیرمحمد" نامید و به جان امان داد و به خدمت خود گماشت. سپاه شاه شجاع که جنرال خود را زخمی و اسیر دیدند، سراسیمه شدند و پیاپی به فرار نهادند. شاه شجاع نیز از معرکه به در رفت و به سوی فراه و لاش و جوین و سیستان مفرور و در بدر شد تا با مشکلات فراوان خود را دوباره به هند رسانید. سرداران قندهار که خود را در برابر دوست محمدخان عاجز می‌دیدند از ورود و پذیرائی برادر به داخل شهر قندهار انکار کردند و دوست محمدخان و پسرانش با قوای معیتی شان به کابل مراجعت کردند. (۱۰)

۳- حمید کشمیری میگوید: در سال ۱۸۳۷ میلادی، هری سنگ سپاهسالار رنجیت سنگ، که والی پشاور نیز بود، نامه ای به امیر دوست محمدخان فرستاد و در آن امیر را به تسلیمی جلال آباد و کابل تهدید کرد. امیر دوست محمدخان از این گستاخی جنرال هری سنگ به غضب آمد و مجدداً باسبک ها اعلان جهاد داد. امیر قوایی به قیادت نواب جبارخان برادرش، و سردار افضل خان و سردار اکبرخان، پسران خود و سردار شمس الدین خان، برادرزاده خود و حاجی خان کاکری، سپهسالار خویش [ومیرزا عبدالسمیع خان وزیر مالیه] به صوب پشاور بسیج نمود. قوای افغانی در ماه می ۱۸۳۷ از دریند خیبر گذشتند، و نیروهای سبک در جمرو سگر گرفتند. در حالی که سردار افضل خان و سردار اکبرخان در دست راست لشکر و نواب جبارخان و سردار شمس الدین خان در قلب و ساقه سپاه و حاجی خان کاکری در دست چپ سپاه افغانی اخذ موقع کرده بودند، جنگ آغاز شد. (۱۱)

متأسفانه حاجی خان کاکری، مرتکب خیانت شده قبلاً مبلغ هنگفتی پول از هری سنگ گرفته بود و به دشمن تعهد سپرده بود که سپاه اندکی با خود خواهد آورد و تسلیم سبکها خواهد نمود. (۱۲) و اکنون هم قبل از آغاز جنگ مخفیانه با هری سنگ تماس حاصل کرد و پیغام فرستاد که بر جناح چپ سپاه افغانی حمله کند، البته او جایش را به نفع سبکها خالی خواهد کرد و به این وسیله برد از سبکها و باخت نصیب افغانها خواهد شد.

هری سنگ با اطمینان و با شتاب بر جناح چپ لشکر افغانی حمله برد. سردار اکبرخان و سردار افضل خان با تعجب و حیرت متوجه شدند که از جانب حاجی خان کاکری عکس العملی بر ضد سبکها به مشاهده نمیرسد، لذا آنها مجبور شدند به حمله متقابل بپردازند. جنگ خونینی به سر آمد و تلفات فراوانی به قشون افغانی وارد شد که مایه اختلال سپاه افغانی گردید. ده روز دیگر نیز جنگ ادامه داشت و هری سنگ موفقیت محکمی آنچنانکه انتظار داشت به دست نیاورد.

در روز دوازدهم جنگ، سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبرخان از خود چنان پامردی و رشادت نشان دادند که شکست در دشمن افتاد. در همین روز بود که سردار اکبرخان برای سومین مرتبه در نخستین سالهای جوانیش افتخار بزرگ پیروزی بر دشمن را کمائی کرد. او در نبرد روز دوازدهم با جنرال هری سنگ مقابل شد و باری چنان شمشیری بر او حواله کرد که از پشت زین نقش زمین شد و دیگر از جا نجنبید. غریو از سپاه دشمن برخاست و پشت به قشون افغانی دادند و تا پشاور با سرعت ممکنه فرار کردند. در این جنگ سی هزار نفر از سبکها به قتل رسیدند. (۱۳)

غبار میگوید که: "این جنگ ۱۲ روز طول کشید و بالاخره حمله هری سنگه، نواب جبارخان قوماندان عمومی افغانی را با سایر سرداران و از جمله سردار شمس الدین خان منهزم ساخت. یک نفر از افسران افغانی وزیر دست به نام ملا اسمعیل فریاد کرد: "ای سردار! اسلام را غرق کردی، جلو نگهدار!" در چنین وقتی بود که برای بار اول رشادت سردار محمد اکبرخان جوان تبارز نمود. او از عقب به پیش کشید و با مجاهدین حمله شدیدی در قلب دشمن نمود. سپهسالار دشمن هری سنگه به جلوگیری شتافت، ولی سردار اکبرخان با ضرب شمشیر او را از روی زین به زیر فرستاد. غریو از دشمن برخاست و هجوم قشون افغانی سپاه سکه را از پیش برداشت. (۱۴) سپس سردار اکبرخان قصد نمود تا دشمن را تعقیب کرده، پشاور را زیر ضربه قرار دهد، ولی نواب جبارخان مانع شد و به سردار اکبرخان گفت:

شنو تا چه گفته است، پولادوند

چو دشمن هزیمت خورد در ستیز

همان به که مانیم در انتظار

به حکم امیر فلک اقتدار (۱۵)

بدینسان با ممانعت نواب جبارخان حمله بر پشاور موقوف شد. مگر استاد عزیز نعیم، در مقالتی متذکر شده که میرزا سمیع خان وزیر امیر، مانع پیشروی قشون افغانی برای حمله بر پشاور گردید و نامه ای به امیر نوشت و امیر نظر او را تأیید کرد و قشون افغانی به کابل برگشت. (افغانستان آزاد، ج ۱، ص ۱۳۷۷)

امیر دوست محمدخان از این پیروزی سپاه افغانی سخت خوشنود و مسرور گشت و توسط مکتوبی احتجاج شدید خود را به رنجیت سنگه ابراز داشت و سردار سبکها، گناه آن همه حوادث را بردوش سپهسالار مقتول خود انداخت و خود را بی خبر وانمود کرد. امیر نیز امر بازگشت قشون افغانی را به کابل داد و سپاه افغانی پیروز و سر بلند به پایتخت برگشت. در این هنگام امیر دوست محمدخان دختر غلام احمدخان پوپل (از خاندان شاه ولیخان بامیزائی وزیر احمدشاه بابا) را برای سردار اکبرخان نکاح بست و جشن و سرور برپا نمود. (۱۶)

فیض محمد کاتب علاوه میکند که: امیر، حاجی خان کاکری را به جرم خیانت بنابر سوابق دوستی اش نکشت، ولی شدیداً توبیخ نموده و از وزارت معزول و به قندهار تبعید نمود و او در قندهار به خدمت سردار کهندهار، برادر امیر دوست محمدخان پیوست. متأسفانه که حاجی خان به سرداران قندهاری نیز خیانت ورزید و هنگام تهاجم انگلیس ها بر قندهار او با سه هزار سپاه تحت فرمانش جانب شاه شجاع را گرفت و سرداران قندهاری شکست خورده به ایران

متواری شدند و قشون انگلیس بلا مانع وارد قندهار شده، شاه شجاع را بر تخت سلطنت قندهار نصب کردند (می ۱۸۳۹) (۱۷)

دوماه بعد که شاه شجاع وارد کابل شد، حاجی خان کاکر را که موظف به دستگیری امیر دوست محمد خان بود و ناکام بازگشته بود مفصلاً کتک زده در غل و زنجیر به زندان انداخت و یک سال بعد او را به هند تبعید نمود تا وجودش در آینده مایه فساد و مزاحمتی نگردد. (۱۸)

نقش سیاسی- نظامی وزیر اکبرخان در قیام کابل:

در گفتار مجاهد پيشتاز عبدالله خان اچکزائی، چگونگی آغاز قیام و پیروزیها و دست آوردهای مبارزین ملی افغان تا روز ۲۳ نومبر که غازی عبدالله خان اچکزائی مورد اصابت گلوله یک هموطن خاین خود قرار گرفت و زخمی شد، تشریح شده و اینک ادامه قیام ملی ضد انگلیسی را پس از ورود دلیر مرد دیگر افغان، وزیر اکبرخان در صفت مبارزین ملی به تحقیق می گیریم.

مرحوم غبار بر آنست که روز ۲۴ نومبر، جنرال الفنستن پس از آنکه قوت و مهارت نظامی افغانها را دید، به مکناتن پیشنهاد کرد که باید به عجله با افغانها مصالحه نماید. روز ۲۵ نوامبر، مکناتن با سلطان محمدخان، نماینده نواب محمدزمان خان (زمانشاه دوران قیام مردم کابل) داخل مذاکره شد. این نماینده افغانها گفت: "شما جنگ ما را دیدید و ضعف خود را درک کردید، پس باید اردوی انگلیس کابل را ترک گوید و سپاه سیل از جلال آباد به هندوستان مراجعت نماید و هم شاه شجاع با خاندانش به دست ملت سپرده شود. مکناتن نپذیرفت و سلطان محمدخان مذاکرات را قطع کرد." (۱۹)

مستشرق روسی، نفتولا خالفین به جای سلطان محمد از دونفر نمایندگان افغان به نام های محمدخان و میرزا احمدعلی خان متذکر شده علاوه می کند که: روز ۲۵ نومبر این دونفر نزد مکناتن رفتند و پس از تعارف معموله بالحنی گستاخانه (جدی) و اهانت آمیز به مکناتن گفتند: "ما مکلفیم به شما بگوییم که انگیزهها در نبرد شکست خورده اند، بایستی بلا درنگ و بدون قید و شرط تسلیم اسارت شوند و تمام اسلحه، خزانه و تجهیزات خود را به ما واگذارند. مکناتن بدون تفکر زیاد گفت که خواست شما را قاطعانه رد می کنم." افغانها قلعه را ترک گفتند و نزد رهبران خود رفتند. (۲۰)

در همین تاریخ، یعنی ۲۵ نوامبر بود که فرزند رشید و دلیر وطن سردار اکبرخان با پسر عمش سردار سلطان احمد خان که در شجاعت و متانت و عزم آهنین خویش پای کمی از سردار اکبرخان نداشت، وارد کابل شد و با فایرهای شادمانه توپ و تفنگ مبارزین ملی استقبال شدند. با آمدن سردار اکبرخان به کابل، اقدامات شورشیان سازمان یافته ترو هدفمندانه تر گشت. در اوایل ماه دسامبر افغانها پل دریای کابل را منفجر ساختند تا راه ارتباط انگلیسهای قشله شیرپور با انگلیسهای بالا حصار و جلال آباد قطع گردد و سپس قلعه محمدشرف خان را با ۶ هزار صندوق مهمات آن تصرف کردند. این قلعه حیثیت گداز مهمات انگلیس را داشت.

رشتیا، در مورد سردار اکبرخان مینویسد: "در این موقع بود (موقع زخمی شدن عبدالله خان اچکزائی) که از سمت شمال ستاره اقبال و افتخار افغانستان طلوع کرد و به کالبد بی جان و پیکر بی سروسامان افغانهای غیور، روح تازه و سردار بی نظیر اعطا نمود. این ستاره یا بهتر بگوییم این ستاره گان توأمان سردار اکبرخان و پسر عمش سردار سلطان احمدخان بن سردار محد عظیم خان بن پاینده خان مرحوم بودند." (۲۱)

این دو دلیر مرد که در زندان بخارا بودند، چندی پیش به وساطت یک نفر روحانی کابلی از طرف امیر بخارا رها و به خلم وارد شده بودند. هنگامی که آتش جنگ در کابل و حومه آن بر ضد انگلیسها در گرفته بود، نواب محمدزمان خان امیر مجاهدین کابل نامه ای به سردار اکبرخان فرستاد. سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان بلا درنگ به سوی کابل حرکت کردند و وقتی به کابل رسیدند، جنبش کابل روح تازه یافت. در کابل سران مجاهدین به او رجوع کردند و او را به قیادت سپاه مجاهدین در مبارزات رهائی بخش ملی برگزیدند. در این وقت سردار اکبرخان ۲۴ سال عمر داشت. (۲۲)

یک روز بعد از ورود سردار اکبرخان، در ۲۶ نومبر، میر مسجدی خان غازی، مجاهد نامدار کوهستان از جانب خاینی مسموم و بدرود حیات گفت. و سه روزه بعد هم عبدالله خان اچکزائی چشم از جهان فرو بست، ولی ورود سردار اکبرخان و سلطان احمدخان و محمدشاه خان بابکر خیل از جلال آباد در ۲۸ نومبر به کابل، خلای این غازی مردان را پر کرد. به قول نفتولا خالفین، اکبرخان جوان پرشور، فرزند محبوب امیر سابق، آشتی ناپذیرترین دشمن انگلیسها بود. بامداد روز بعد از ورودش او با سه هزار مرد مسلح بر تپه های بی بی مهر و صعود کرد و به همراهی رهبران قبایل سوار بر اسب تپه ها را می گشت و دستورات لازم را می داد. (۲۳)

به قول مرحوم غبار، "در این وقت سیل سربازان داوطلب از هر طرف در کابل سرازیر شد. حتی مردانی که فاقد سلاح ناریه و جارحه بودند، چوب های دراز تهیه کرده و در سر آن کاردهای نصب کردند و بر سبیل تماشا بر تپه بی بی مهر و که مشرف بر قشله بزرگ انگلیسی بود، بالا شده دشمن نو وارد و سپاه محصور او را نگاه میکردند. انگلیسها که با دوربین منظره این رزم جویان انبوه را دیدند، آخر کار خود را حدس زدند و ارکان حرب اردوی انگلیس در مجلس نظامی فیصله کردند که با افغانها باب مذاکره و مصالحه را باز کنند. پس مکناتن بلا واسطه با رهبران ملی داخل مذاکره صلح شد و ایشان با شرط تخلیه کابل موافقه کردند که بگذارند انگلیس ها سلامت از کشور خارج شوند. مکناتن صورت قراردادی را تسوید و به اردوی مبارزان ملی توسط مکر یگرو لارنس فرستاد. این معاهده دارای چهار فقره بود:

۱- قوای انگلیسی از افغانستان خارج شود.

۲- شاه شجاع خلع و دیواره به لودیانه مقیم شود و افغانستان سالانه سه صد هزار روپیه به او معاش میدهد.
۳- تا انجام تخلیه افغانستان یک نفر از سرداران افغانی نزد انگلیس ها غرض تهیه آذوقه در بدل پول نقد خواهد ماند.
۴- آینده قشون انگلیس داخل افغانستان نخواهد شد، مگر آنکه حکومت افغانستان خواهش کند.
رهبان ملی سواد قرارداد متقابل در ۱۲ فقره را برای مکناتن فرستادند. این قرارداد شامل مطالب ذیل بود:
- دوفراغان اردوی انگلیس را از کابل تا جلال آباد بدرقه و حفاظت می کند- عسکر موجوده انگلیس از کابل، جلال آباد و قندهار به هند مراجعه کند- احوال و ائصال و توپخانه و جیباخانه که به واسطه عدم بارگیری بماند، به افغانها داده شود- خانواده شاه شجاع تا مراجعت امیر دوست محمدخان در کابل بماند- امیر دوست محمدخان با سایر افغانها به کابل مراجعت داده شود- ۶ نفر از انگلیس ها تا رجعت امیر در کابل گروگان باشد- انگلیسها بار دیگر یاد افغانستان را نکنند- انگلیس های معذور از رفتن در کابل نگهداری می شوند- اردوی انگلیس در مراجعت به هند بیش از ۹ توپ با خود نبرد. (۲۴)

غبار برآست که روز ۱۱ دسمبر مکناتن در میدان هموار با نمایندگان ملی مذکراه کرد و قراردادی را که سردار اکبرخان تسوید کرده بود امضاء و تسلیم شد. در ۱۳ دسمبر جنرال الفینستن پیشنهاد خودش را راجع به عملی نمودن مواد موافقتنامه به مکناتن تکرار کرد. در ۱۴ دسمبر هیران ملی اجازه دادند که پنج هزار عسکر محصور دشمن از بالا حصار به قشله انگلیسی بروند و سردار سلطان احمدخان پسر عم سردار اکبرخان موظف شده بود که عسکر دشمن را از میان ۲۰ هزار نفر مجاهد مسلح که در دوطرف جاده ایستاده بودند و وضع عسکر مغلوب را تماشا می کردند، در طول یک شبانه روز عبور دهد. در عین زمان افغانها طبق وعده ای که داده بودند در بدل سیصد هزار روپیه مقداری غله و آذوقه به قشله دشمن فرستادند. تاجران غله را اجازه دادند که گندم خود را داخله قشله برده بفروشند. البته این تجار دولپ گندم را به یک کلداری فروختند. " (۲۵)

دسایس مکناتن برای از میان بردن سران ملی:

در گفتار محمدشاه خان بابکر خیل و سردار سلطان احمدخان اشاره کردم که نمیتوان سرگذشت این سه نفر را جدا از هم مطالعه کرد، بنابراین هر پیروزی و افتخاری که نصیب وزیر اکبرخان شده است، آن پیروزی حاصل اندیشه و مشورت و تصمیم هر سه تن دوست جانی جانی بوده است.

در کشف اسرار و به دام انداختن مکناتن نقش سردار سلطان احمدخان بسیار سازنده و تعیین کننده بوده است. مکناتن که اینک آذوقه و علوفه به دست آورده بود و پنج هزار عسکر بالا حصار در اردوی او افزوده شده بود و هنوز چشم امداد به قندهار و جلال آباد دوخته داشت، به طور شرم آوری از ایفای عهدنامه سربتافت و به دسیسه های تازه توصل جست. مکناتن این بارخواست با سردار اکبرخان از در حیل و خیانت پیش آید و به نام تأمین منافع شخصی، او را وسیله بقای تسلط انگلیس در افغانستان قرار دهد. مکناتن می دانست که نواب محمد زمان خان و پسرش شجاع الدوله را نمیتوان فریفت و از میان رهبران با نفوذ دیگر ملی، مخصوصاً نایب امین الله خان لوگری که مردی مجرب است، نمی توان او را به زودی تطمیع کرد، پس سردار اکبرخان جوان ۲۴ ساله را که تا هنوز در میدان سیاست امتحان ن داده بود، انتخاب کرد. مکناتن توسط سرورخان لوهانی از وزیر اکبرخان خواهش ملاقات کرد و او به نمایندگی خود سردار سلطان احمدخان را فرستاد. (۲۶) مکناتن مسوده معاهده تازه ای شامل مطالب زیر را به سردار اکبرخان پیشنهاد کرد:

۱- از دره بولان تا خیبر در شرق و تا هر جائی که در غرب قلمرو شاه شجاع شناخته میشود، وزارت آن به سردار محمد اکبرخان سپرده میشود.

۲- امیر دوست محمدخان را معززاً به کابل خواهیم فرستاد، وزیر محمد اکبرخان مختار است که او را مداخله در امور میدهد یا نمی دهد.

۳- عجلتاً دوازده لک روپیه به سردار اکبرخان تسلیم میدهم و در آینده همه ساله دولک روپیه نیز تسلیم خواهیم نمود.

۴- سردار اکبرخان فعلاً نایب امین الله خان را دستگیر کرده و به انگلیسها بسپارد و هم سایر سرکردگان ملی را از کابل متفرق سازد. (۲۷)

سردار اکبرخان بعد از گرفتن پیشنهاد مکناتن، با برخورداری از هوشیاری ذاتی، در نهایت مهارت و اختفاء رهبران ملی را از این جریان آگاه نمود و چون دورویی و سوء نیت مکناتن به سران ملی واضح شد و فهمیدند که قصد امحای آنها را توسط خود شان دارد، فیصله کردند که دشمن را به همان حیل که اندیشیده، به دام اندازند، و به سردار اکبرخان اختیار دادند که هر طور خواسته باشد با مکناتن معامله کند. بنابراین سردار اکبرخان، به سردار سلطان احمدخان و برادرش محمد صدیق خان وظیفه سپرد که بیست ستر آرد و گندم بار کرده شب به چهاونی ببرند و در عوض آن پول بار کرده بیاورند. در ضمن سردار اکبرخان به وزیر مختار پیام داد که: "وزارت شاه شجاع را می پذیرد، اما پولی که انگلیسها خواهند پرداخت باید فعلاً سه میلیون و سالانه چهار صد هزار روپیه باشد." (در حالی که مکناتن پرداخت فوری یک میلیون و دوصد هزار و سالانه دوصد هزار روپیه را کتباً وعده داده بود)، این تقاضا و جگره پول از طرف سردار محمد اکبرخان، مکناتن را گول زد و تقاضای سردار سلطان احمدخان مبنی بر ملاقات با سردار اکبرخان را فوراً قبول کرد. (۲۸)

ولی مکناتن به سردار سلطان احمدخان گفت: " ملاقات [علنی] ما با محمد اکبرخان و شما بدون اطلاع نواب محمد زمان خان و سایر رؤسای افغان که در عهد نامه اول (۱۱ دسمبر) دخیل بودند دور از حزم و احتیاط است، مصلحت آنست که

شما نوشته ای از ایشان خطاب به من بگیرید که اگر شما با محمداکبرخان ملاقات تازه کنید خوب است. چون افشای این سر به سرداران بسیار ناگوار بود [هرسه رهبر مصلحت چنان دیدند] که این مطلب را با سوگند غلیظ و ایمان مؤکد به سرداران افغان و نایب امین الله خان اظهار کنند و از نایب نوشته ای جهت ملاقات با وزیر مختار بگیرند. بدین سبب نایب امین الله خان را ملاقات کردند و تمام جریان را به وی اظهار داشتند و منافقت مکناتن را باسران افغان خاصه با او بیان کردند." (۲۹)

چون مکناتن قبلاً با نایب امین الله خان و نواب محمدزمان خان نیز جداگانه مفاهمه کرده بود، نایب امین الله خان هم مکاتبات و مطالبات خصوصی مکناتن را با اکبرخان در میان گذاشت، که او برای سر سردار اکبرخان ده هزار کلدان جایزه گذاشته بود. (۳۰)

سپس نایب امین الله خان مکتوبی به مکناتن نوشت و تقاضای انعقاد مجلسی با سردار اکبرخان را از وی نمود. این مکتوب با پیام خصوصی سردار اکبرخان در تاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان و یک افغان دیگر به اتفاق کپتان سکینر (اسیر انگلیسی در نزد سردار اکبرخان) به قشله انگلیسی فرستاده شد. مکناتن از گرفتن پیام سردار اکبرخان و نامه امین الله خان چنان خوشحال گردید که هدیه شاهانه ای شامل کالسکه ای مجلل با دواسپ زیبا و یک تفنگچه دومیله به رسم یادگار به سردار اکبرخان فرستاد. (۳۱)

مکناتن به جنرال الفنسطن نیز دستور داد که فردا دو غند عسکر با دو توپ آماده شود تا حین جلسه برقلعه محمودخان مقرر نایب امین الله خان حمله برده زنده یا مرده نایب را به دست آورند. اما جنرال الفنسطن این دستور را عملی نکرد، زیرا می ترسید که این حرکت وضعیت اردوی انگلیس را بدتر از پیشتر خواهد نمود.

باقی دارد